

چرا تنها راه به دست آوردن پول را قرض از کشور های خارجی می دانند و این را از مردمی که حاضرند جان و مالشان را در راه ایران فدا کنند، درخواست نمی کنند:

امروز بر تمام مسلمین و ایرانیان واجب است که برای یک وجب خاک عزیز خون آلود ایران، از جان و مال بگذرند و نگذارند بیش از این دست پلیتیک اجانب در این مملکت، دراز و دامان ناموس وطن، زیاده بر این آلوده گردد... از قرار مسموع برای مصارف فوری دولت، امروز پنج کرویر تومان وجه لازم شده، معلوم نیست چرا اولیای دولت، فقط راه به دست آوردن این وجه ناقابل را، قرض از خارجه با آن شرایط جانگداز که یکمرتبه، قلم بر هستی ایران می کشد، دانسته اند... چه شده که اولیای دولت، این موقع، امگنتم نشمرده و تاحال فکری برای جمع آوری اعانه از داخله نکرده اند؟ آیا در میان سی کرویر ایرانی، نمی توان با تدابیر عملیه، حسن توجه امروز، رؤسای روحانی و رغبت خود ملت، پنج کرویر دریافت که برای رفع احتیاجات دولت فراهم گردد و به این ننگ، زیر بار قرض خارجه نرویم؟ این نوع استقراض خارجه معایش به مراتب بیشتر از قرض سابق

کردند. استعمار انگلیس در صدد مقابله با روحانیت شیعه برآمد و تعدادی از این علما توسط حکومت عراق اخراج شدند که از جمله آن ها، آیت الله سید ابوالحسن موسوی اصفهانی، محمدحسن غروی نائینی، سیدحسین طباطبایی، عبدالحسین شیرازی، عبدالحسین طباطبایی و برادران آقازاده، یعنی میرزاهدی و میرزااحمد خراسانی بودند.

علمای تبعیدی پس از ورود به ایران در شهر قم ساکن شدند؛ ولی این تبعید، واکنش های شدیدی را از جانب مردم و علمای شهرهای ایران برانگیخت و اعتراضاتی در تهران و سایر بلاد، از جمله مشهد شکل گرفت. در مشهد، بعضی از عناصر سیاسی نظیر رئیس معارف خراسان، شیخ محمدصدر را به سخنرانی و به تعطیلی کشاندن بازار تشویق می کردند تا جو خراسان را مشوش کنند، ولی آقازاده با طبع آرامی که داشت، مخالف به وجود آمدن آشوب بود و شیخ محمد صدر را از این تصمیم منصرف کرد. این اقدام آقازاده به معنای بی تفاوتی به اخراج علما از عراق نبود، بلکه نمی خواست از همان ابتدا راه حل آخر را به کار ببرد.

آقازاده پاسخ نخست وزیر را در مسجد گوهرشاد قرائت کرد و در ادامه دست به دعا برداشت و گفت: «خدایا تو خودت روسیه را نابود کردی، انگلیس را هم نابود بفرما!»

آقازاده به نماینده رضاشاه گفت: پیش از آن که در من هوای ریاست باشد، خدا به من ریاست داده؛ ریاستی که عطیه شاه باشد و قائم به اراده او، پشیزی نمی ارزد.

است که پشت استقلال ایران را شکسته و مارا به این روز سیاه افکنده» مخالفت آقازاده با این کار، تنها در ایجاد مانع در راه تأمین مالی دولت محدود نمی شد؛ بلکه برای کمک به دولت برای به دست آوردن پول، مردم را به قرض دادن به دولت تشویق می کرد و در تلگرافی از علمای نجف نیز درخواست کرد با صدور حکمی مردم را به این کار تشویق کنند:

«از مشهد به نجف، اولیای امور به جهت تنظیم ادارات و حفظ مملکت، محتاج به پنج کرویر، بدیهی است قرض از دولتمین با وضع فعلی مملکت خیلی مضر. دادن این وجه بر عموم ملت از اهم واجبات، در این مطلب با مجلس و وزرا تلگرافا مذاکره، از ناحیه مقدس صدور حکم به لزوم دادن اعانه انشاء الله به زودی اقدام شود. محمد»

**آرامش مدیرانه و اعتراض هدفمند**  
پس از پایان جنگ جهانی اول و تسلط انگلستان بر عراق، علمای نجف انتخابات عراق تحت نظر انگلیسی ها را تحریم

## کشف حجاب و عطیه شاه!

یکی از اقدامات مهم و اساسی آقازاده در مخالفت با حکومت رضاشاه، مقابله شدید او با فرمان کشف حجاب بود. این مخالفت آن چنان بر رضاشاه گران آمد که نتوانست آن را تحمل کند و بر تبعید و در نهایت شهادت رساندن آقازاده مصمم شد.

رضاشاه که از نفوذ و محبوبیت آقازاده اطلاع داشت، تلاش کرد در ابتدای اجرای قانون کشف حجاب، فتوایی را از او بگیرد تا بتواند این قانون را به راحتی اجرا کند. بدین منظور نماینده ای را به نزد او فرستاد که در جلسه ای رسمی به محضر ایشان رسید. پیام نماینده رضاشاه چنین بود: «اعلی حضرت سلام رساندند و گفتند: استفتایی به شما تقدیم می شود؛ اگر جواب مثبت بر حمت کنید، تمام شئون و مناصب و مقامات شما کماکان محفوظ و تمام اوامر شما از سوی دربار و دولت، کمافی السابق اطاعت خواهد شد. از نظر حضرت عالی کشف وجه و کفین چگونه است؟»

جواب آقازاده به فرستاده رضاشاه این گونه بود: «به اتفاق تمام فقهای عرب و عجم، چه علمای عراق و چه علمای ایران، من مجتهدم و کسی در اجتهاد من تردید ندارد؛ بنابراین طبق استنباط خودم از ادله، فتوی می دهم و مقلد فقیه دیگری نیستم. استنباط من از ادله این است که وجه و کفین از حجاب شرعی جدا نیست و آن را مثل پوشیدن سایر نقاط بدن لازم و واجب می دانم. اماراجع به وعده هایی که از طرف شاه می دهید، بدان که من سالیان طولانی بر اساس شخصیت خودم و قائم به شخص خودم ریاست کردم و پیش از آن که در من هوای ریاست باشد، خدا به من ریاست داده؛ ریاستی که عطیه شاه باشد و قائم به اراده او، پشیزی نمی ارزد.»

رضاشاه از این پاسخ آقازاده برآشفته و او را به ایجاد شورش و بلوا در مشهد متهم کرد و با همین اتهام، به حبس خانگی در تهران محکوم شد. آقازاده دو سال در تهران به صورت اجباری اقامت کرد و در این مدت، حتی اجازه رفتن به شهرری و زیارت حضرت عبدالعظیم را نیز نداشت.

## درگذشت یا شهادت؟

وفات آقازاده در ۲۶ دی ماه ۱۳۱۶ و در همان دوران اقامت اجباری در تهران روی داد و عواملی مانند فوت ناگهانی در تبعید، آن هم مدت اندکی پس از معاینه و تزریق آمپول توسط پزشک احدی، نزدیکان او را نسبت به فوت طبیعی مشکوک کرد.

آقازاده در حرم حضرت عبدالعظیم، جلوی در ورودی حرم سید حمزه و در کنار قبر ناصرالدین شاه، عضدالملک نایب السلطنه، حاج ملاهادی کنی، شیخ علی مدرس تهرانی و سید ابوالقاسم کاشانی مدفون است.

سیره سلف صالح حوزه علمیه خراسان و همراهی های ایشان با امام (ره) با وجود همه اختلافات علمی و نظری، از جمله افتخارات حوزه علمیه خراسان است؛ تا جایی که رهبر انقلاب به مناسبت های مختلف این همراهی را یادآوری کرده و خواهان تأسی روحانیت به سیره ایشان شده اند. همگامی حوزه و نظام اسلامی، فرصتی شد برای بررسی سیره مرحوم حاج شیخ مجتبی قزوینی و ارتباط ایشان با امام از زبان استاد محمد حکیمی که در مکتب درس هردو شاگردی کرده است.

## شخصیت حاج شیخ مجتبی

مرحوم حاج شیخ مجتبی قزوینی، استاد فقه و اصول بود و فلسفه (اسفار، اشارات و منظومه) را هم تدریس می کرد. استاد عرفان نظری و عملی و اهل ریاضت بود و در علوم غریبه هم پد طولایی داشت؛ به طوری که بزرگترین مرجع دوره هم با امام (ره)، یعنی مرحوم میلانی هم در این باره به ایشان مراجعه می کرد و به ایشان ارادت داشت. آن مرحوم خیلی اجتماعی نبود و تنها خواص با او در ارتباط بودند؛ اما همه افراد مرتبط، ارادت عجیبی به ایشان داشتند.

## اختلاف علمی، بدون تحجر

اختلافات علمی امام (ره) و حاج شیخ مجتبی به معنای تکفیر یکدیگر و تحريم خواندن بر خی علوم نبود؛ بلکه تنها نقد علمی داشتند. البته افرادی هم بودند که دانستن و خواندن را هم تحریم می کردند که امام (ره) با آن ها مشکل جدی داشت. بنده در مدرسه نواب، طلبه جوانی بودم که زبان فرانسه و انگلیسی را فرامی گرفتم؛ اما نمی توانستم آشکارا کتیش را در دست بگیرم و باید پنهان می کردم. در آن فضا، روزنامه و مجله را نمی توانستیم دست بگیریم؛ با این وجود حاج شیخ هاشم قزوینی مجله خواندنی ها را علنا می گرفت و می خواند! حاج شیخ مجتبی زبان فرانسه خوانده بود و به ما هم توصیه می کرد که بخوانیم و اجازه خواندن دروس جدید را هم می داد؛ بنابراین آدم بسیار روشنی بود.

اختلاف آن ها تنها در سلیقه های علمی بود و در اساس، اختلاف چندانی نداشتند؛ امام (ره)، فقیه و مرجع تقلیدی اسلام شناس بود و حاج شیخ مجتبی نیز فقیهی اسلام شناس بود.